



تقریرات دروس خارج فقه

حضرت آیت الله سیّد محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

جلسه‌ی نود و یکم؛ دوشنبه ۱۳۹۳/۲/۲۲

وجه دوم: وجه دوم نیز مشتمل بر سه طریق است.^۱

طریق اول: مالک که به مقتضای «الناس مسلّطون علی اموالهم» و ادله‌ی دیگر مالش را إباحه می‌کند برای مباحّ له مباح می‌شود. از طرف دیگر اگر دلیل شرعی مانند اجماع قائم شود بر این که ملکیت هم با این إباحه حاصل می‌شود مقتضای جمع بین دلیل إباحه و این دلیل شرعی آن است که بگوییم: آن مال برای مباحّ له مباح است تا آن‌ما قبل از بیع که مالک آن می‌شود، لا محاله بیع در ملک خودش اتفاق می‌افتد و ثمن نیز به کیس خودش داخل می‌شود.

۱. کتاب المکاسب (ط - الحدیثه)، ج ۳، ص ۸۴:

الثانی: أن یدلّ دلیل شرعیّ علی حصول الملکیة للمباح له بمجرد الإباحة، فیکون کاشفاً عن ثبوت الملک له عند إرادة البیع آنأ ما، فیعق البیع فی ملکه، أو یدلّ دلیل شرعیّ علی انتقال الثمن عن المبیح بلا فصل بعد البیع، فیکون ذلک شبه دخول العمودین فی ملک الشخص آنأ ما لا یقبل غیر العتق؛ فإنّه حینئذ ینال بالملک المقدر آنأ ما؛ للجمع بین الأدلّة.

و هذا الوجه مقفود فیما نحن فیه؛ إذ المفروض أنّه لم یدلّ دلیل بالخصوص علی صحّة هذه الإباحة العامّة، و إثبات صحّته بعموم مثل «الناس مسلّطون علی اموالهم» یتوقّف علی عدم مخالفة مؤدّاهما لقواعد أخر مثل: توقّف انتقال الثمن إلی الشخص علی کون المثلّم مالاً له، و توقّف صحّة العتق علی الملک، و صحّة الوطء علی التحلیل بصیغة خاصّة، لا بمجرد الإذن فی مطلق التصرف.

و لأجل ما ذکرنا صرح المشهور، بل قیل: لم یوجد خلاف، فی أنّه لو دفع إلی غیره مالاً و قال: اشتر به لنفسک طعاماً من غیر قصد الإذن فی اقتراض المال قبل الشراء، أو اقتراض الطعام، أو استیفاء الدین منه بعد الشراء لم یصحّ، كما صرح به فی مواضع من القواعد، و علّله فی بعضها بأنّه لا یعقل شراء شیء لنفسه بمال الغیر. و هو كذلك؛ فإن مقتضى مفهوم المعاوضة و المبادلة دخول العوض فی ملک من خرج المعوض عن ملکه، و إلّا لم یکن عوضاً و بدلاً؛ و لما ذکرنا حکم الشیخ و غیره بأنّ الهبة الخالیة عن الصیغة تنفید إباحة التصرف، لکن لا یجوز و طء الجاریة مع أنّ الإباحة المتحقّقة من الواهب تعمّ جمیع التصرفات.

طریق دوم: مباح^۱ له وقتی مبیع را می‌فروشد ثمن آن به مقتضای معاوضه داخل در کیس مبیح می‌شود، ولی می‌توان فرض کرد دلیل شرعی قائم شود بر این که ثمن به مجرد این که داخل ملک مبیح شد به ملکیت مباح له در آید.

طریق اول و دوم که ملکیت تقدیری آنما می‌باشد در فقه نظیر نیز دارد و آن مسأله‌ی شراء عمودین است. اگر کسی پدر یا مادر خود را به عنوان عبد یا آمه خرید مقتضای جمع بین ادله آن است که آنما مالک می‌شود و سپس آزاد می‌شود؛ زیرا از یک طرف دلیل می‌فرماید: «لا عتق الا فی ملک» لذا اگر بنده‌ای از قبل این فرزند آزاد شود باید داخل ملکش بوده باشد. از طرف دیگر دلیل می‌فرماید: «الانسان لا یملک عمودیه»^۱، لذا مقتضای جمع بین این دو دلیل و دلیلی که می‌فرماید «شراء عمودین جایز است» آن است که بگوییم: شراء عمودین صحیح است و داخل در ملک ولد می‌شود ولی به مجرد دخول در ملک آزاد می‌شوند. در ما نحن فیه هم که نظیر این مسأله است می‌گوییم: مقتضای جمع بین دلیل إباحه که بیش از إباحه برای مباح^۲ له از آن استفاده نمی‌شود و دلیل دیگر شرعی که می‌گوید مباح^۳ له مالک می‌شود آن است که به اندازه‌ی ضرورت قائل به ملکیت شویم؛ یعنی بگوییم آنما قبل از بیع مالک مبیع می‌شود یا بلافاصله بعد از بیع مالک ثمن می‌شود.

مرحوم شیخ می‌فرماید: طریق اول و دوم همانند وجه اول در ما نحن فیه ناتمام است؛ زیرا دلیلی دلالت نکرده که مباح^۴ له با إباحه مالکیت پیدا می‌کند. بنابراین مباح^۵ له نمی‌تواند مال را برای خودش بفروشد یا برای مالک بفروشد و ثمن را مالک شود، هر چند مالک تصریح کرده باشد «أبحت لک أن تبیع مالی لنفسک».

جناب شیخ سپس می‌فرماید: به خاطر آن‌چه ما ذکر کردیم که عقلاً و شرعاً معنا ندارد کسی مال دیگری را برای خودش بفروشد مشهور تصریح کرده‌اند: اگر کسی پولی به دیگری داده و بگوید: «إشتر به لنفسک

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۳، کتاب العتق، باب ۷، ص ۱۹:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلَاءِ بْنِ رَزِينِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْأَوَّلِ عليه السلام قَالَ: إِذَا مَلَكَ الرَّجُلُ وَالِدِيَهُ أَوْ أُخْتَهُ أَوْ خَالَتَهُ أَوْ عَمَّتَهُ عَتَقُوا وَيَمْلِكُ ابْنَ أُخِيهِ وَعَمَّهُ وَيَمْلِكُ أَخَاهُ وَعَمَّهُ وَخَالَه مِنَ الرِّضَاعَةِ وَبِالْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَا يَمْلِكُ الرَّجُلُ وَالِدَهُ وَلَا وَالِدَتَهُ وَلَا عَمَّتَهُ وَلَا خَالَتَهُ وَيَمْلِكُ أَخَاهُ وَغَيْرَهُ مِنْ ذَوِي قَرَابَتِهِ مِنَ الرَّجَالِ.

وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ صَفْوَانَ وَفَضَالَه عَنِ عَلَاءِ مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ لَا يَمْلِكُ الرَّجُلُ وَالِدِيَهُ وَلَا وَلَدَهُ. وَكَذَا رَوَى الَّذِي قَبْلَهُ نَحْوَهُ وَأَسْقَطَ أَخَاهُ وَزَادَ بَعْدَ ابْنِ أُخِيهِ وَعَمَّهُ وَخَالَه.

طعاماً» این صحیح نیست و نمی‌تواند با آن طعام بخرد؛ مگر این‌که یکی از وجوه ذیل قصد شده باشد که عبارتند از:

(الف) مالک اذن دهد که پول را به عنوان قرض بردارد و تملک کند و بعد از تملک، با آن طعامی را برای خود اکتیاع کند. اگر طرفین چنین قصدی کرده باشند مانعی از شراء طعام با آن پول برای آخذ نیست.

(ب) مرادش این باشد که طعام را برای من بخر و بعد از خریدن آن را اقتراضاً بردار.

(ج) مرادش این باشد که طعامی را به ذمه‌ات بخر، آن‌گاه برای وفاء به دین اجازه داری از این پول پرداخت کنی؛ زیرا اداء دین با مال دیگری مانعی ندارد و حتی اگر کسی دین کسی را بدون آن‌که مدین خبردار شود پرداخت کند ذمه‌اش بری می‌شود.

شیخ رحمته الله می‌فرماید: علامه حلّی رحمته الله در قواعد^۱ در مواردی به این مسأله تصریح کرده و این‌گونه تعلیل کرده که اگر این امور سه‌گانه یا نظیر آن را قصد نکرده باشد بدین معناست که کسی با مال دیگری چیزی برای خودش بخرد و این معقول نیست؛ چراکه معاوضه یعنی مالک معوض به مالک معوض تبدیل شود. معوض که از کیس مالک خارج می‌شود عوض هم باید به مالک معوض برسد؛ نه به غیر مالک و کلام مرحوم علامه درست است.

حکومت دلیل «لا بیع الا فی ملک» بر دلیل «الناس مسلطون علی اموالهم»

جناب شیخ رحمته الله سپس می‌فرماید: این‌جا نمی‌توان مثل مسأله‌ی شراء عمودین گفت که مقتضای جمع بین

۱. قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۸۷:

و کذا لو دفع إليه مالا و أمره بشراء طعام له لم یصحّ الشراء، و لا یتعیّن له بالقبض. أما لو قال: اشتتر به طعاما و اقبضه لی ثمّ اقبضه لنفسک صحّ الشراء، و فی القبض قولان.

✓ جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۴، ص ۴۰۰:

قوله: (و کذا لو دفع إليه مالا، و أمره بشراء طعام له لم یصحّ الشراء) لأنّ مال الغير یمنع به شراء شیء لنفسه ما دام علی ملک الغير، و مال فی المختلف الی جواز ذلك.

✓ مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه (ط - الحدیثه)، ج ۱۴، ص ۶۷۸:

قوله: (و کذا لو دفع إليه مالا و أمره بشراء طعام له لم یصحّ الشراء، و لا یتعیّن له بالقبض) كما فی «المبسوط و الشرائع و الدروس و غایة المرام و جامع المقاصد و المسالك لأنّ مال الغير یمنع شراء شیء به لنفسه ما دام علی ملک الغير.

۲. کتاب المکاسب (ط - الحدیثه)، ج ۳، ص ۸۶:

و دعوی: أنّ الملك التقديرى هنا أيضاً لا يتوقف على دلالة دليل خاص، بل يكفي الدلالة بمجرد الجمع بين عموم «الناس مسلطون على

دلیل «الناس مسلطون علی اموالهم» و دلیل «لا بیع الا فی ملک» آن است که مباح له آنماً قبل از بیع مالک می‌شود و وقتی مالک شد بیع هم برای خودش واقع می‌شود؛ زیرا «الناس مسلطون علی اموالهم» بدین معناست که مردم بر اموالشان تسلط دارند؛ نه این که بر احکامشان تسلط داشته باشند! «الناس مسلطون علی اموالهم» یعنی مردم تسلط بر اموالشان دارند در آن محدوده‌ای که تسلط جایز است؛ نه در آنچه وضعاً یا تکلیفاً حرام است. بنابراین بین دلیل «الناس مسلطون علی اموالهم» و دلیل «لا بیع الا فی ملک» اصلاً تراحمی وجود ندارد تا مقتضای جمع درست کنیم، بلکه دلیل «لا بیع الا فی ملک» حاکم بر دلیل «الناس مسلطون علی اموالهم» می‌باشد؛ زیرا «الناس مسلطون علی اموالهم» یعنی «الناس مسلطون علی اموالهم فی ما هو جائز» لا فی ما هو حرام وضعاً أو تکلیفاً و «لا بیع الا فی ملک» هم می‌گوید: بیع در غیر ملک جایز نیست. پس بیع در غیر ملک، خارج از محدوده تسلط افراد بر اموالشان می‌باشد که بتوانند اجازه دهند.

این نظیر حکومت دلیل «لا عتق الا فی ملک» بر دلیل «ف بندرک» است در جایی که کسی نذر کرده عبد دیگری را آزاد بکند؛ زیرا دلیل «لا عتق الا فی ملک» بیان می‌کند آزاد کردن عبد دیگری اصلاً عتق نیست تا مشمول «ف بندرک» در عتق باشد.

حکومت یا ورود و تخصص؟!

اگر بیع مال غیر اصلاً معقول نباشد و محذور عقلی داشته باشد تخصصاً از تحت «الناس مسلطون علی اموالهم» خارج خواهد بود؛ زیرا این قاعده اصلاً تسلط بر امور غیر معقوله را شامل نمی‌شود و فقط شامل

أموالهم» الدال علی جواز هذه الإباحة المطلقة، و بین أدلة توقّف مثل العتق و البيع علی الملك، نظیر الجمع بین الأدلة فی الملك التقديری، مدفوعة: بأنّ عموم «الناس مسلطون علی اموالهم» إنما يدلّ علی تسلط الناس علی اموالهم لا علی أحكامهم، فمقتضاه إمضاء الشارع لإباحة المالك كل تصرفٍ جائزٍ شرعاً، فالإباحة و إن كانت مطلقة، إلّا أنه لا يباح بتلك الإباحة المطلقة إلّا ما هو جائز بذاته فی الشريعة. و من المعلوم: أن بیع الإنسان مال غيره لنفسه غير جائز بمقتضى العقل و النقل الدالّ علی لزوم دخول العوض فی ملك مالك المعوض، فلا يشملہ العموم فی «الناس مسلطون علی اموالهم» حتی یثبت التنافی بینه و بین الأدلة الدالة علی توقّف البيع علی الملك، فیجمع بينهما بالتزام الملك التقديری آنما.

و بالجملة، دلیل عدم جواز بیع ملک الغير أو عتقه لنفسه حاکم علی عموم «الناس مسلطون علی اموالهم» الدالّ علی إمضاء الإباحة المطلقة من المالك علی إطلاقها، نظیر حکومت دلیل عدم جواز عتق مال الغير علی عموم وجوب الوفاء بالنذر و العهد إذا نذر عتق عبد غيره له أو لنفسه، فلا یتوهم الجمع بينهما بالملك القهری للناذر.

نعم، لو كان هناك تعارض و تراحم من الطرفين، بحيث أمکن تخصيص كل منهما لأجل الآخر، أمکن الجمع بينهما بالقول بحصول الملك القهری آنما، فتأمل.

تسلط بر موارد معقول می‌شود.

اما اگر دلیل عدم جواز بیع مال غیر، دلیل شرعی «لا بیع الا فی ملک» باشد باید بگوییم این دلیل بر دلیل «الناس مسلطون علی اموالهم» با آن معنایی که جناب شیخ کردند که «الناس مسلطون علی اموالهم فی ما هو جائزٌ لا فی ما هو حرام و ضعاً أو تکلیفاً» ورود دارد؛ نه حکومت؛ زیرا در حکومت، دلیل حاکم به نوعی ناظر به دلیل محکوم است و تعبداً فردی را از موضوع دلیل محکوم خارج می‌کند^۱ با این که تکویناً داخل در آن موضوع است؛ مثلاً دلیل «لا ربا بین الوالد و الولد» تعبداً ربای بین والد و ولد را از تحت کریمه‌ی «حرّم الربا» خارج می‌کند. اما در «ورود»، موضوع دلیل مورود تکویناً به برکت تعبد از بین می‌رود و دیگر موضوع شامل آن نمی‌شود. مثال معروف آن، دلیل حجیت خبر واحد است که تکویناً موضوع قاعده‌ی «قبیح عقاب بلا بیان» را از بین می‌برد. اگر بیانی از جانب شارع نباشد عقاب قبیح است، شارع با حجت قرار دادن خبر واحد، آن را تعبداً بیان می‌داند و بعد از این تعبد، دیگر موضوع قبیح عقاب بلا بیان تکویناً از بین می‌رود. پس در ورود با تعبد، تکویناً موضوع دلیل مورود از بین می‌رود، لذا در مانحن فیه هم باید بگوییم ورود است؛ نه حکومت؛ زیرا جناب شیخ «الناس مسلطون علی اموالهم» را معنا کردند به «الناس مسلطون علی اموالهم فی الموارد الجائزة»، پس اگر شارع موردی مانند «بیع مال غیر» را تعبداً بفرماید جایز نیست، دیگر بالوجدان و تکویناً از تحت «الناس مسلطون علی اموالهم» خارج می‌شود.

و الحمد لله رب العالمین

مقرر: عبدالله امیرخانی

۱. یا تعبداً فردی را برای موضوع دلیل محکوم درست می‌کند.